

به نام پروردگار یکتا

اینک شیرویه توسط کودتاگران بر تخت شاهنشاهی ایران نشانده شده بود، فرخ زاد و یارانش به شیرویه بیم دادند که خسرو هنوز شاه است و اگر بتواند که خودش را از این گرفتاری برهاند تو و همه ما را خواهد کشت؛ و شیرویه را مجاب کردند که خسرو را محاکمه و محکوم به اعدام کنند. شمطا پسر یزدین مسیحی و مهرهرمز پسر مردان شاه که فعالین کودتا بودند و اینک به مشاوران شیرویه تبدیل شده بودند نیز به خاطر کین خون پدرشان که از خسرو داشتند هراس از خسرو را در شیرویه م یدمیدند و او را تشویق م یکردند که خسرو را هر چه زودتر بکشد وگرنه خسرو خودش را به حيله خواهد رھاند و وی را خواهد کشت.

دادگاه به ریاست اسپاد گشن اسپ و خرداد برزین در حضور شیرویه تشکیل شد. چون که به هر دلیلی نمی خواستند خسرو در برابر شیرویه حضور یابد جلسات دادگاه را دو بخش کردند: ابتدا در کاخ شاهنشاهی در حضور شیرویه برگزار می شد، موارد اتهام نوشته و خوانده و تأیید می شد، سپس متن ادعنامه را قاضیان برداشته به نزد خسرو می رفتند، متن را برایش می خواندند، دفاعیه اش را می گفت و دبیران یادداشت می کردند، و قاضیان برداشته به کاخ شاهنشاهی برمی گشتند تا در حضور شیرویه خوانده شود. ترجمه عربی متن ادعنامه و دفاعیه را تاریخ نگاران دوزبانه از روی متن خداینامه آورده اند

فردوسی نیز هر دو متن را با تفصیل کامل در شاهنامه آورده است.

نوشته اند که اسپاد گشن اسپ بر در کاخ ماراسپند از رئیس نگهبانان اجازه خواست که وارد شود و پیام شاهنشاه قباد را به خسرو برساند. این افسر که منصبش اسپادان جیل آنوش بود وارد کاخ شد و پرده از برابر تختی که خسرو بر آن تکیه زده بود کنار زد و گفت: « یزدان عمر دراز به خسرو دهد! اسپاد گشن اسپ فرستاده شاهنشاه قباد بر در است و اجازه می طلبد که به حضور برسد و پیامی که آورده است را برساند ». خسرو لبخند زده به شوخی گفت: « ای اسپادان جیل آنوش! این سخن تو به سخن بخردان نمی ماند! اگر شیرویه شاه است چه نیازی به اجازه گرفتن از من است، و اگر برای آمدن به نزد من باید از من اجازه بگیرند پس شیرویه چه کاره است؟! ولی در مثل گفته اند که خواست یزدان شدنی و فرمان شاه بردنی. به اسپاد گشن اسپ اجازه بده تا پیام خویش را بگزارد ». اسپاد گشن اسپ رسم انتظار برای ورود به

کاخ شاهی را به جای آورده و بر سکوی دروازه نشسته بود. جیل آنوش برگشت و دست او را گرفت و گفت: « اجازه ورود داری ». اسپاد گشن اسپ قبای گشادش را در آورده به دست یکی از همراهانش داد، دستار سپیدش شتکه پاکیزه نی از جیبش بیرون آورد و به چهره خویش مالید تا رسم باریابی را انجام داده باشد، و وارد شده به نزد خسرو رفت. خسرو بر تختی روی نهالی سه طبقه دیبای زربفت خسروانی نشسته و بر سه بالش دیبای زربفت خسروانی تکیه داده و بهی زردرنگ براق گردی در دست داشت. همینکه اسپاد گشن اسپ وارد شد او راست نشست و بهی را در کنار خودش روی نهالی نهاد. بهی غلتید و از نهالی و تخت به زیر افتاد، روی خالین ابریشمین زربفت که زیر تخت افکنده بود غلتید

و دور شد. اسپاد گشن اسپ آنرا برداشته به بال آستینش مالید و برد تا جلو خسرو گذارد. خسرو با دستش اشاره کرد که آن را

روی فرش بگذارد. اسپاد گش ناسپ آن را بر زمین نهاد و در حضور او زمین بوسید و سر بر زمین داشت تا خسرو گفت: «برخیز!» او برخاسته بر دو زانو نشست و دستها را بر زانوان نهاده سربه زیر افکند. خسرو دقایقی در سکوت بود سپس سر را بلند کرده گفت: «وقتی بخت روی آوراست به تدبیر کسی برخواهد گشت و وقتی پشت کرد به تدبیر کسی برگشتنی نخواهد بود.»

غلتیدن و افتادن این بهی که در دست ما بود از فرجام کارهایی که شما درصدد انجامش هستید به ما خبر داد. بهی نشانه خیر است، و اینک که از بالا به زیر غلتید و دور شد تا به زمین رسید معنایش آن است که شکوه از ما برفت و کار به دست دون پایگان افتاد. بگو که چه پیامی آورده ای؟»

اسپاد گش ناسپ متن ادعنامه را از زبان شیرویه چنین آغاز کرد:

سبب این درد و رنجی که تو به آن گرفتار آمده ای نه ما بوده ایم و نه کسی از فرما نبران ما. این اراده یزدان بوده که تو کیفر کردارهای بد خودت را ببینی.

ترجمه کامل ادعنامه در کتابها نقل شده است. موارد اتهام که به تفصیل بسیار آمده بود در بندهای زیر خلاصه می شود:

۱. برکنار و کور کردن و کشتن بی رحمانه هرمز و به جای او به پادشاهی نشستن؛

۲. زیر اقامت اجباری قرار دادن پسران و ممانعت آنها از نشست و برخاست با نیکان و بزرگان، و سلب کردن امکان شادی و نشاط از آنها؛

۳. به زندان افکندن شمار بسیاری از بزرگان و دور داشتن آنها از زن و فرزندانشان و سلب کردن شادی از آنها و در تنگدستی نگاه داشتن آنها؛

۴. آوردن زنهای بیشمار به کاخ و بی رضای خودشان نگاه داشتن و در محرومیت جنسی قرار دادن و محروم داشتن آنها از شوهر کردن و دارای فرزند شدن؛

۵. مالیاتها گزاف بستن بر رعایا، زورگویی به رعایا در گرفتن مالیاتها، سبب تنگدستی رعایا شدن، و گرد آوردن مال بسیار در گنج خانه ها؛

۶. مستقر کردن سپاهیان در مرزهای روم و دیگر مرزها و آنها را از زن و فرزندان جدا و دور داشتن؛

۷. ناسپاسی در قبال خدمتهای قیصر موریخ که به او کمک کرده بود تا تاج و تخت را از دست دشمنش بیرون بکشد، نپذیرفتن تقاضای قیصر موریخ برای اعاده صلیب عیسا که در گنج خانه شاهی نگهداری میشد، نقض پیمان صلح با دولت روم.

ادعنامه از زبان شیرویه بود، و سرانجام در آن از خسرو خواسته شده بود که اگر دفاعی دارد که برای شاه و مردم قابل قبول باشد بیان کند، وگرنه برای این گناهان بزرگی که مرتکب شده است از درگاه یزدان آمرزش بخواهد و منتظر تصمیم شاهنشاه باشد. خسرو پس از آنکه موار اتهام را به دقت شنود، گفت: «همه اینها پاسخ دارد» آنگاه دفاعیه خویش را خطاب به شیرویه املاء کرد:

انسان خردمند وقتی اتهاماتی متوجه دیگری می کند نباید پیش از آنکه تحقیق کرده و به اثبات رسانده باشد آنها را بر زبان دیگران اندازد، ولی تو این اتهامات بزرگ که به ما بست های بر زبانهای دیگران افکنده ای. آنکه دیگران را به خاطر خطاهایشان می نکوهد نخست می بایست که خودش را از خطا و بدی برکنار داشته باشد. ای کوتاه زندگانی! اگر ما چنان ایم که تو بیان داشته ای باید بدانی که تو در مقامی نیستی که به خودت حق بدهی که زبان نکوهش بر ما بگشائی. تو عیبهای خویش را نمیشناسی و از خطاهای ما سخن میگویی. به عیبهای بزرگ خویش بنگر و زبان از بدگویی ما بربند. بگفتار ناروا تو را نزد بخردان نادان و سست رأی جلوه می دهد. اگر تلاش تو برای آن است که تهمت های بزرگی متوجه ما کنی که مستوجب اعدام باشد و تلاشت بر آن است که دلایل و شواهدی برای اثبات تهمت ها بتراشی، بدان که داوران همدین تو فرزند مرد محکوم به اعدام را از هم نشینی و آمد و شد با نیکان برکنار می دارند تا چه رسد که پادشاهی را به او بسپارند. ما یزدان را سپاس می گوئیم که راهی که در پیش گرفته بوده ایم راه صلاح بوده، و نه در امر دین یزدانی قصوری ورزیده ایم و نه در امر همدینانمان و نه با تو و دیگر پسرانمان. یزدان را سپاس می گوئیم که درباره این امور هیچکس نمی تواند تهمتی متوجه ما کند. گرچه این حجت و دلیل که آوردم و گفتم کافی است، باز هم درباره اتهاماتی که متوجه من کرده ای شرحی می آورم شاید تو به نابخردی خویش واقف شوی و چشمانت بر کار ناشایستی که کرده ای گشوده شود.

و اما پاسخ اتهامی که درباره پدرمان آورده ای:

هرمز را تبهکاران و فتنه انگیزان بر ما آغالیدند تا از ما بدبین شد و بر ما خشم گرفت، و ما چون این را دانستیم از او در بیم شدیم و از در او دوری گزیدیم و به آذربایجان رفتیم. سپس اقدامات او امور کشور را آشفته کرد. چون از آشفته گی اوضاع او آگاهی یافتیم از آذربایجان به در او شدیم و بهرام زندیگ که نافرمان شده بود و سپاهیان نافرمان بی شماری که مثل خود او سواروار کشته شدن بودند با ما وارد جنگ شدند و ما را مجبور کردند که کشور را ترک کنیم. پس به کشور روم رفتیم و با سپاه و جن گابزار بسیار از آنجا آمدیم و با او پیکار کردیم، و او متواری شد، و فرجام هلاکت او در

سرزمین ترکان را همگان دانند. سپس چون کشور آرام گرفت و سلطنت ما استحکام یافت و به یاری یزدان دشواریها را از رعیت برداشتیم با خود گفتیم که بهترین سرآغاز برای کشورداری آن است که کین پدر را از کشندگانش بازگیریم و کسانی که در کشتن او دست داشتند را بازکشتم.

اما موضوع پسرانمان که مطرح کرده ای پاسخش آن است که همه پسرانمان، جز آنها که یزدان از میان ما برداشت، تندرست بودند. ولی نگهبانان بر شما گماشتیم تا نگذارند که در کارهایی دخالت کنید که به شما مربوط نبود، زیرا بیم داشتیم که به رعایا و کشور آسیب برسانید. در عین حال، برای شادزیستی شما همه وسائل از اسپ و رخت و هرچه مورد نیازتان بود چندان سخاوتمندانه در اختیارتان گذاشتیم که خود تو از آن آگاهی داری.

و اما آنچه اختصاصاً هتو مربوط است:

حکایت تو آنست که اخترشماران با خواندن زیچ زایچه ات خبر داده بودند که بر ضد ما خواهی شورید یا به سبب تو برضد ما شورش خواهد شد. با این حال نگفتیم که تو را بکشند، بلکه آنچه اخترشماران گفته و نوشته بودند را م[هر] کردیم و به همسرمان شیرین سپردیم. گرچه آن پیش گویی را باور داشتیم، پریشده پادشاه هند نیز در سی و ششمین سال

پادشاهی ما همراه سفیرش نام هنی نوشته بود و درباره امور گوناگون سخن رانده بود، و هدیه های فراوان برای ما و فرزندانمان که شما باشید فرستاده و برای هرکدامتان نامه جداگانه ارسال داشته بود؛ و برای تو تا جایی که به یاد داریم یک پیل و یک شمشیر و یک باز سپید و یک تکه دبیای زربافت فرستاده بود. چون به چیزهایی که برای هرکدامتان فرستاده بود و نوشته بود نگرستیم متوجه شدیم که پشت نامه ای که برای تو فرستاده بود نوشته بود «خصوصی و محرمانه»! پس دستور دادیم که هرچه برای هرکدامتان فرستاده با نامه ها برسانند جز نامه تو که عبارت روی آن ما را به گمان افکند و آنرا نزد خودمان نگاه داشتیم و یک دبیر هندی را طلبیدیم و دستور دادیم که مهر از نامه برگیرند و بکشایند تا او بخواند. در آن چنین نوشته بود:

«دل را شاد بدار و آسوده خاطر باش که در روز دی به آذر از آذرماه به سال سی و هشتم پادشاهی خسرو تاج بر سر خواهی نهاد و بر کشورهای او پادشاه خواهی شد.» و در عین آنکه یقین داشتیم که تو به شاهی خواهی رسید مگر آنکه جان ما گرفته شده باشد، درباره آنچه از هزینه زندگی و کمکهای مالی و بخششهای مقرر شده که فرمان داده بودیم به تو برسد کوتاهی نکردیم، تا چه رسد که به فکر کشتن تو باشیم. نامه پرمیسه که مهر خودمان را بر آن زده ایم نیز نزد همسرمان شیرین امانت کرده ایم و هم اکنون موجود است و شیرین نیز زنده و تندرست است. تو می توانی هم زیج زایچه

خودت و هم نامه پرمیسه را از او بخوایی و هر دو را به دقت بخوانی تا خواندنشان مایه پشیمانی تو از کار بدی شود که مرتکب شده ای.

و اما پاسخ ما درباره زندانیان آن است که شاهان پیشینه از زمان گیومرث تا پادشاهی ویشت اسپ کشورشان را با دادگری اداره می کردند، و از زمان ویشت اسپ تا زمان ما نیز دادگری و دین داری پیشه شان بود. گرچه تو نه دانش داری و نه خرد، ولی از بزرگانی که نگرهبان دین یزدانی اند بپرس که آیا درباره کسانی که از شاه نافرمانی کنند و با شاه مخالفت ورزند و پیمانشان با شاه را بشکنند چیست، تا به تو بگویند که چنین کسانی باید کشته گردند، و شایسته مهر و بخشایش نیستند. با اینحال، باید به تو بفهمانم که ما دستور ندادیم که کسانی که در زندانهایند و در دادگاه عادلانه محکوم شده اند کشته گردند یا به چشمانشان میل کشیده شود یا دست یا پا یا عضوی از تنشان بریده گردد. بارها شد که نگرهبانان آنها و وزیرانمان به ما پیشنهاد می کردند که کسانی که مستوجب قتل اند کشته گردند، و می گفتند که آنها را بکش پیش از

آنکه راهی برای رهایی بیابند و درصدد کشتن تو برآیند. ولی ما به سبب آنکه دلمان می خواست که همه را زنده نگاه داریم و دستان را به خون آلوده نکنیم، از کشتن آنها خودداری ورزیدیم و آنها را به یزدان واگذار کردیم. و علاوه بر زندان که برایشان مقرر داشته بودیم هیچ آزاری به آنها نرساندیم جز آنکه دستور دادیم تا از گوشت و باده و گلپهای خوشبو محروم باشند؛ و در محروم داشتن آنها از این چیزها از قوانینی که پیشینیان برای محکومین به اعدام مقرر کرده بودند پیروی کردیم. همچنین دستور دادیم که خورد و نوش در حد اعتدال به آنها داده شود، و مانع دیدار زن و فرزندانشان

با آنها نشدیم و برای همخوابی با زنانشان و اینکه زنانشان از آنها دارای فرزند شوند هیچ ممانعتی ایجاد نکردیم. ولی شنیدیم که تو تصمیم داری آن اشرار زندیگ محکوم به اعدام را آزاد کنی و گفته ای که زندانشان را منهدم خواهی

کرد ولی بدان که اگر آزادشان کنی از یزدان نافرمانی و به خودت ستم کرده و احکام دین درباره محکومین به اعدام که سزاوار بخشایش نیستند را زیر پا نهاده ای کسانی که با یک پادشاه دشمنی کرد هاند هیچ پادشاهی را دوست نخواهند داشت و از هیچ پادشاهی فرمان بری نخواهند نمود بزرگان فرزانه گفته اند: «کیفردهی به بزهکاران را به تأخیر میندازید زیرا خودداری از کیفردهی بزهکاران خودداری از اجرای عدالت و باعث آسیب رسانی به اداره امور کشور است» اگر با آزادکردن آن اشرار و زندیگان نافرمان محکوم به اعدام دل خودت را اندکی خوش کنی ب هزودی خواهی دید که چه اشتباه بزرگی مرتکب شد های و چه آسیب بزرگی به دین و دولت زده ای.

و اما درباره اینکه گفت های ما مال و کالا و چیزهای دیگر که گرد آرد هایم را به زور و ستم و راههای ناعادلانه از مردم کشور خودمان گرفت هایم نه اینکه آنها را از کشور دشمن و در پیروزیهای که بر دشمن در حال جنگ با خودمان داشته ایم گرفته باشیم، پاسخ آن است که نباید به چنین سخن بیهوده ای که از نادانی و ناآگاهی برخاسته است پاسخ گفت ولی چونکه پاسخ ندادن نشانه اقرار است ما ای نرا نیز بی پاسخ نمی گذاریم، و برای آنکه حجت قوی و عذر خردپذیر آورده باشیم پاسخ مفصل به این پرسش می دهیم:

ای بی خرد بدان که پادشاهی را پس از یزدان مال بر پا می دارد، به ویژه پادشاهی ایران که دشمنان در همه سو دهانهایشان را برای بلعیدنش گشوده اند، و تنها چیزیکه آنها را از رسیدن به مقصودشان بازمی دارد ارتش پرشمار و جنگ ابزار کارآمد بسیار و آمادگی لازم است. ارتش پرشمار و جنگ ابزار کارآمد بسیار نیز فقط با هزینه کردن مال بسیار امکان پذیر است. به دست آوردن مال نیز امکان پذیر نیست جز از راه گرفتن همین مالیاتهای مقرر شده. گرفتن مالیات نیز نه سنتی است که ما نهاده باشیم، بلکه ما دنباله رو پدران و نیاکان پیشین هایم. آنها نیز همان گونه مالیات می گرفتند که ما گرفتیم، و گردآوردند و در گنج خانه نهادند تا هزینه تقویت ارتش و اداره امور کشور کنند، و چاره ای جز این نداشتند. بهرام زندیگ با گروهی از همتایان خودش که سزاوار اعدام بودند بر آن گنجهها دست یازیدند و همه را برباد دادند و هرچه مانده بودرا نیز بردند، و در گنج خانه های ما چیزی نگذاشتند مگر جنگ ابزارهایی که توان بردنش را نداشتند یا مورد نیازشان نبود. ما چون به یآوری یزدان تخت و تاج را به خودمان برگرداندیم و سلطنتمان استکام یافت و رعیت به فرمانمان شدند و بلاهایی که به آن دچار آمده بودند را از سرشان دور کردیم، سپهبدان را به نواحی کشور گسیل

داشتیم، پادگوس پانان را به اداره امور مناطق کشور گماشتیم، مرزبانان شایسته و کاردان و دلیر را نگهبان مرزهای کشور کردیم، و هرکدام از آنها را با سپاهیان بسیار تقویت نمودیم، و آنها نیز دست دشمنان را از کشور و مردم کوتاه کردند، برخی راکشتند و برخی را به اسارت گرفتند. و چون سلطنت ما وارد سیزدهم سال شد چنان امنیتی برقرار شده بود که هیچ دشمنی توان سر برآوردن نداشت و مجبور بود که هر حرکتی را با کسب اجازه از مرزبانان انجام دهد یا از ما پروانه داشته باشد. توان دست اندازی به مرزهای کشور ما یا هر اقدام تجاوزکارانه ای به کلی از دشمنان گرفته شده بود. تا همان سال چندان مال و زر و سیم و جواهرات و مس و دیبا و پرند و استبرک و ابریشم و جنگ ابزار که از خزانه های دشمن به غنیمت گرفته شده بود به گنج خانه ما سرازیر گردید که حسابش از اندازه بیرون بود و به خیال شباهت داشت.

در پایان سال سیزدهم سلطنتمان فرمان دادیم که سکه نوین سیم زده شود. چون از

دارایی گنج خانه که برای این کار در نظر گرفته شده بود آمار گیری شد، موجودی گنج خانه علاوه بر آنچه که برای پرداختیه‌های ارتش به کنار گذاشته شده بود دویست هزار بدره سیم به وزن هشتصد میلیون مثقال بود. و چون دیدیم که مرزهای کشور مستحکم و خطر دشمنان را از رعیتان دور و دهانه‌ایشان که برای بلعیدن ثروت‌های ما گشوده بودند دوخته شده و اقتدار دولت‌مان مستحکم و امنیت و آرامش برقرار است و مرزهای کشور را نگهبانان شایسته حفظ می‌کنند، فرمان دادیم که مالیات‌های عقب مانده گرفته شود و آنچه از زر و سیم و مس و جواهرات از گنج خانه به غارت رفته بوده بازگرفته شود. همه اینها به گنج خانه برگردانده شد. در پایان سال س یام از سلطنتمان که فرمان دادیم که سکه نوین سیم زده شود، معلوم شد که موجودی خزانه جز آنچه که برای پرداختیه‌های ارتش به کنار نهاده شده بود چارصد هزار بدره به وزن یک میلیارد و ششصد میلیون مثقال است. و اینها جز اموالی بود که به لطف یزدان از اموال پادشاهان روم که در کشتیها بود باد برای ما آورد و ما آن را «گنج بادآورد» نامیدیم. از سال س یام تا امسال که سال سی و هشتم از سلطنت ما

است داراییهای گنج خانه رو به افزایش بوده، عمران کشور رو به گسترش بوده، امنیت و آرامش رعیت روزافزون بوده، مرزهای کشورمان هر روز مستحکم تر از روی پیش بوده است. ما شنیده ایم که تو از بی خردی و بی تدبیریت و به تشویق اشرار و سرکشان محکوم به اعدام در نظر داری که این اموال را پراکنده سازی. باید به تو بفهمانیم که این مالها که با بذل جانهای گرانبها و تلاشهای کمرشکن گردآوری شده است برای آن بوده که خطرهای دشمنانی که چشم طمع به خیرات کشور دارند از کشور دور داشته شود. دورداشتن خطر دشمنان در هر زمانی، پس از یآوری یزدان، به وسیله مال و سپاه امکان پذیر می‌شود. ارتش نیز با هزینه کردن مال بسیار تقویت می‌گردد، و مالی در این راه مثمر ثمر است که انبوه باشد. مبادا این مالها را پراکنده سازی. چنین کاری مکن، زیرا این مالها پشت بیان کشور و سلطنت و بازوی نیرومند تو برای مقابله با دشمنان است. ۱

به هر حال، چون محاکمه به قصد محکوم کردن خسرو تشکیل شده بود، و هدف از آن اعدام خسرو بود، حکم اعدام صادر گردید، و منتظر تنفیذ شاهنشاه قباد (شبیرویه) بود. اما او از هینت داوران مهلتی خواست تا در ای نباره بیشتر اندیشه کند. بزرگان گفتند: «یک کشور و دو شاه نمیشود. یا دستور اعدام خسرو را میدهی و ما پشتی بانی توایم و از تو فرمان می‌بریم، یا تو را برکنار میکنیم و به فرمان او می‌شویم». شبیرویه از این گفتار ترسید و دستور قتل خسرو را صادر کرد. اجرای حکم اعدام به افسری به نام مهررمز پور مردا نشاه سپرده شد. مردان شاه پدر مهررمز تا دو سال پیش از این پادگوس پان نیمروز عراق بود که خسرو پرویز او را اعدام کرد. شمطا پسر یزدین مسیحی و چند تن دیگر از افسران که با خسرو در کین بودند نیز برای اعدام خسرو با مهررمز همراه شدند. چون مهررمز حکم را به خسرو ابلاغ کرد

خسرو نام و منصب وی و نام پدرش را پرسید. او گفت: «مهررمز پسر مردا نشاه پادگوس پان نیم روزم». خسرو گفت: «پسر بزرگ مردی هستی که سابقه بسیار نیکی نزد ما داشت، و ما نیز به خاطر خدمت‌های بزرگی که انجام داد پادشاهای بیش از انتظار به او دادیم». سپس خودش را برای کشته شدن آماده کرد و به مهررمز گفت: «فرمانی که به تو داده اند را اجرا کن. ۱» روز اعدام خسرو را «روز ماه از ماه آذر» نوشته اند. خسرو در ای نزمان نزدیک به ۶۰ سال داشت. پس از اعدام خسرو مراسم باشکوهی برای تشییع جنازه اش توسط دربار برگزار شد.

که همه بزرگان و جمع بزرگی از مردم تیسپون در آن شرکت کردند، و جسد را با احترام بسیار در مغاک نهادند و در مغاک را بستند. یکی از موارد اتهام خسرو آن بود که به پسرانش جفا کرده که آزادی دلخواه به آنها نداده است. اما همان کسانی که این اتهام را متوجه خسرو کردند تصمیم به نابودسازی همه پسران خسرو گرفتند. نخستین پسر خسرو که توسط شمطای مسیحی و همدستانش کشته شد شهریار بود که کودتاگران بیم داشتند کسانی او را به خاطر آنکه پسر بزرگ خسرو است در برابر شیرویه علم کنند. سپس کلیه پسران و خسرو به تحریک و هراس انگیزی شمطا و مهرهمز و افسر دیگری به نام خسرو کشتار شدند. از همه ۱۷ برادر شیرویه و پسرانشان فقط یزدگرد پسر شهریار زنده در رفت که در آن زمان در تیسپون نبود، زیرا شیرین چندسال پیش با اجازه خسرو او را به سیستان فرستاده بود تا دایگانی در آنجا او را پیورند. طبری می نویسد که یکروز پس از کشتار پسران خسرو، پوران دخت و آزرمی دخت (دختران خسرو) به نزد شیرویه رفته به او پرکاش کردند که «به خاطر سلطنت چندروزه چه بلانی برسر خودت و خانواده ات آورده ای! پدرت را کشتی، برادرانت را کشتی و این همه گناه بزرگ مرتکب شدی.» شیرویه تاج را از سرش بر زمین افکند و شیون کرد، و از آن پس کسی او را شاد ندید. شیرین نیز چند روز پس از اعدام خسرو و پسرانش با کسب اجازه از شیرویه وارد مغاک خسرو شد، و به بهانه آخرین دیدار در کنار جسد خسرو نشسته زهری که زیر نگین انگشترش داشت را خورد و خودکشی کرد.

1-طبری.

www.tifb.blogfa.com

www.iranarikh.com

با سپاس فراوان از استاد گرامی امیر حسین خنجی و وبگاه ایشان